

بناام خدا

سخنرانی دکتر محمدرضا حافظ نیا

(استاد جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک دانشگاه تربیت مدرس)

عنوان سخنرانی:

جغرافیای سیاسی و قلمرو سازی فرهنگی

زمان: ۵ مرداد ۱۳۹۵

مکان: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی (تهران)

بسم الله الرحمن الرحيم

با سلام خدمت شما بزرگواران و با تشکر از معاونت پژوهشی سازمان و عزیزانی که فرصتی را فراهم کردند که خدمت شما باشم. بحثی که پیشنهاد شد، جغرافیای سیاسی و قلمرو سازی فرهنگی است. در واقع مأموریت اصلی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی این است. کمتر رویداد سیاسی در جهان، منطقه، کشور و سطح محلی وجود دارد که به نوعی موضوع جغرافیای سیاسی نباشد. یکی از نقص‌های اساسی تحلیل‌های سیاسی هم در سطح جهانی و هم داخلی اینست که معطوف به مکان و فضای جغرافیایی انجام نمی‌شود. در سطح آکادمیک هم آنهایی که معطوف به مکان و فضا تحلیل سیاسی شان را انجام می‌دهند معمولاً قضا یا واقع بینانه تر می‌بینند. ولی آنهایی که فارغ از این موضوع و در ذهن و تخیل خود تحلیل می‌کنند متأسفانه نمی‌توانند به درستی واقعیت و حقیقت مسئله را فهم کنند. وقتی حقیقت را به درستی فهم نکردید، هر بنایی بخوانید روی آن بسازید یا برنامه‌ای را تدوین کنید یا راهبردی را بخواهید برای آن تنظیم بکنید یا

بخواید آن را فرآوری بکنید یا در ارتباط با تبعات منفی آن واکنش هایی را نشان بدهید، شما موفق نخواهید بود .

تاریخ تأسیس رشته جغرافیای سیاسی به سال ۱۷۵۱ م بر می گردد که در دانشگاه سوربن توسط رابرت تورگو، و در سال ۱۷۵۶ در دانشگاه کونیگسبرگ توسط امانوئل کانت جغرافی دان و فیلسوف معروف انجام شد. کانت اول جغرافی دان بوده است و ۴۹ ترم در دانشگاه مزبور جغرافیا درس داده است. دانشگاه کونیگسبرگ در آن زمان جزو آلمان محسوب می شد ولی الان جزو کشور روسیه در حاشیه دریای بالتیک است. به هر حال کانت و تورگو پایه گذاران این رشته هستند. در رشته جغرافیایی سیاسی چند تا شاخه تخصصی داریم. یکی از شاخه های تخصصی آن ژئوپلیتیک است، که تقریباً صد سال از تأسیس آن در جهان می گذرد. البته ژئوپلیتیک در اروپا بعداً دچار افول شد. در غیاب این رشته که دچار افول شد ضرورت ایجاد می کرد که پدیده های سیاسی معطوف به مکان و فضا مطالعه بشوند. بنابراین رشته های دیگری بهشان پرداختند، از جمله روابط بین الملل، مطالعات منطقه ای و خود علوم سیاسی. البته آن ها هر کدام جای خودشان را دارند و نمی شود گفت که آنها رشته های مستقل و با فلسفه ای نیستند.

موضوع جغرافیای سیاسی را پدیده های سنتزی ناشی از ترکیب سیاست و جغرافیا تشکیل می دهد. در واقع فضا و مکان جغرافیایی اعم از فضای فیزیکی، فضای مصنوع و فضای انسانی مقتضیاتی دارد که بر روی تصمیم گیری ها، سیاست ها، مدیریت حکومت ها و حتی ماهیت حکومت ها تاثیر می گذارد. متقابلاً این موارد نیز بر ابعاد مختلف فضای جغرافیایی تاثیر می گذارد و آنرا تغییر می دهد. این رابطه متقابل دیالکتیکی بطور پیوسته و دینامیکی استمرار می یابد.

در جغرافیای سیاسی موضوعی تحت عنوان فلسفه جغرافیایی حکومت ها وجود دارد که کمتر توسط علمای سیاست مورد توجه قرار گرفته است. واقعیت اینست که حکومت ها دارای فلسفه جغرافیایی هستند. بدون منطق و مقتضیات فضا و مکان جغرافیایی شما نمی توانید حکومتی را شکل دهید. حکومت جمهوری اسلامی در شرایط جغرافیای کنونی ایران شکل می گیرد و در جغرافیای کنونی فرانسه و یا چین، جمهوری اسلامی شکل نمی گیرد. بنابراین مقتضیات فضای جغرافیایی است که ماهیت و ساختار سیاسی حکومت ها را شکل می دهد. البته مطالعه ماهیت

حکومت موضوع علوم سیاسی است، ولی مطالعه فلسفه حکومت موضوع جغرافیای سیاسی است. ژئوپلیتیک به عنوان شاخه ای از این رشته، آن بخش از ترکیبات فضایی / سیاسی یا جغرافیای سیاسی را مطالعه می کند که با مؤلفه قدرت پیوند می خورد. قدرت ماهیت ابزاری دارد و عین سیاست نیست. بعضی ها قدرت را عین سیاست می دانند که اشتباه می کنند. قدرت عین سیاست نیست. قدرت ماهیت ابزاری دارد که توسط سیاست مورد کاربری قرار می گیرد.

بحث من در اینجا به نسبت بین این نظام علمی یعنی جغرافیای سیاسی، با کاری که شما به عنوان یک سازمان فعال فرهنگی انجام می دهید بر می گردد. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی اساساً ماهیت ژئوپلیتیکی دارد. برای اینکه مأموریت اصلی و فلسفه اصلی این سازمان قلمرو سازی فرهنگی و توسعه حوزه نفوذ فرهنگی است. وقتی صحبت از قلمرو سازی فرهنگی در ژئوپلیتیک میشود، یعنی توسعه حوزه نفوذ در فضاهای جغرافیایی. حوزه نفوذ در کجا؟ در فضاهای جغرافیایی دیگران، در فضای جغرافیایی ماورای فضای ملی که آن دستگاه دارد در آنجا فعالیت می کند. این سازمان فلسفه وجودیش و هدفش این است که قلمرو سازی فرهنگی بکند. یعنی حوزه نفوذ فرهنگی ایران را توسعه بدهد. یعنی ارزش های فرهنگی که حکومت به عنوان بازیگر سیاسی ملی در ایران به دنبالش هست اینها را در فضای جغرافیایی دیگران بپراکند و منتشر کند و رقبا را نیز کنار بزند. این سازمان مأموریت دارد که ارزش های فرهنگی سیستم ملی که به عنوان ایران یا کشور ایران از آن یاد می شود را در فضای جغرافیایی دیگران بپراکند و از ارزشهای مورد نظر خود که در فضای دیگران رسوب کرده است نیز محافظت کند و یا آنها را در راستای اهداف ملی خود فراوری نماید. این مأموریت سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی است. پس چنین سازمانی که در فکر قلمرو سازی است در واقع ماهیت ژئوپلیتیکی دارد و فلسفه اش نیز ژئوپلیتیکی است. حالا ممکن است سوال بکنید ژئوپلیتیک چی هست؟ برای اینکه شما آشنا بشوید، با زبانی ساده به این رشته اشاره می کنم. اساس ژئوپلیتیک به سه خصلت انسان چه انسان فردی و چه انسان جمعی بر می گردد. یعنی انسان موجودی ژئوپلیتیکی است. انسان فردی که می گویم یعنی من و شما. هر کدام از ماها از کودکی و بچگی در خانه و نیز محیط پیرامونی و اجتماعی خود اندیشه و عمل ژئوپلیتیکی داشته ایم. یعنی در اندیشه و تقلای قلمرو سازی و کنترل منابع بوده ایم. وقتی صحبت از انسان جمعی می کنیم منظور سازه های انسانی هستند. از نظر اینجانب سازه های انسانی

مجموعه انسان‌هایی هستند که بر پایه عوامل مختلفی بهم وابسته بوده و از یگانگی نسبت به سایر سازه‌ها، بر پایه سیستم درونی ارتباطات اجتماعی و نیز خصلت‌های مشترک ساختاری مثل زبان، فرهنگ، دین، قومیت، زیستگاه، علایق، سنتها و غیره برخوردارند. سازه‌های انسانی در مقیاس‌های مختلف جغرافیایی یعنی از سطح خرد و محلی تا مقیاس‌های کلان و کروی وجود دارند. در مقیاس خرد و محلی، سازه انسانی از یک خانواده، خاندان، مجتمع سکونتگاهی، محله و روستا شروع می‌شود، بعد میرسد به شهر، شهرستان، استان، کشور، منطقه و قاره. همچنین سازه‌های انسانی دینی، نژادی، قومی، سازمانی، طبقاتی، اجتماعی و غیره در مقیاس‌های مختلف وجود دارد. وقتی می‌گوییم انسان موجود ژئوپلیتیکی است معنایش این نیست که انسان موجودی اجتماعی و یا سیاسی نیست. انسان بطور هم‌زمان، همه اینها هست. جامعه‌شناسان می‌گویند انسان موجودی اجتماعی است. کاملا درست می‌گویند، چون انسان نیاز به روابط اجتماعی دارد. بنابراین یک حقیقت و واقعیت است و غلط نیست. ولی اینکه ما بگوییم انسان فقط موجودی اجتماعی است این غلط است. زیرا انسان هم‌زمان که موجودی اجتماعی است، موجودی اقتصادی که موضوع علم اقتصاد است. زیرا نیاز به معیشت دارد و مجبور است اندیشه و کنش اقتصادی داشته باشد تا برای زندگی و بقای خودش تلاش کند. همینطور انسان موجودی سیاسی است زیرا انسان میل به فرمانروایی دارد. فرمانروایی موضوع علم سیاست است. انسان موجودی است جغرافیایی چرا؟ چون شعور فضایی دارد و ناگزیر است رابطه خود را با فضای جغرافیایی زیستش برقرار کند. زیرا با فضای جغرافیایی روابط اکولوژیک دارد. انسان در خلا نمی‌تواند زندگی کند. انسان در مکان و فضای جغرافیایی زندگی می‌کند. انسان موجودی ژئوپلیتیکی هست چرا؟ چون انسان سه تا خصیصه دارد: اول اینکه انسان موجودی است که میل به قلمرو سازی دارد. او می‌خواهد در فضای جغرافیایی حریم سازی کند. قلمرو سازی یک مفهوم ژئوپلیتیکی است. اصلا سرچشمه دعوا، فضا است. کشمکش‌های بشر بخش عمده‌اش سر فضا است. جنگ‌ها را بررسی کنید. دولت‌ها بر سر کنترل فضا با هم درگیر می‌شوند و جنگ درست می‌شود. در خانه سر قلمرو فضایی، بچه‌ها با هم کشمکش دارند. قلمرو سازی، قلمرو خواهی، قلمرو آرایی، قلمرو پایی یک خصلت انسانی است که همه انسان‌های فردی و جمعی آنرا دارند. شهرنشینان یک شهر و یا روستا بر سر فضا که با شهر و یا روستای مجاور جا به جا شود و یا کارکنان یک سازمان بر سر اتاق و فضای کاری و حتی استقرار

میز کار با هم کشمکش پیدا می کنند. اینها یک واقعیت‌هایی است که ما به عنوان موجود زنده انسانی، حتی موجودات زنده غیر انسانی قلمرو سازی و حریم سازی دارند.

خصلت دوم انسانها میل به تصرف و کنترل منابع موجود در فضای جغرافیایی است. اعم از منابع طبیعت پایه مانند آب و انرژی، و یا منابع انسان پایه نظیر سرمایه، ابزارها، فناوری و غیره. همه می‌خواهند منابع را کنترل کنند. رقابت شدیدی برای کنترل منابع است. چرا؟ چون منابع عامل حیات و بقا است. موجودیت، بقاء و حیات انسان‌ها و موجودات زنده چه فردی و چه جمعی به این انرژی و ماده وابسته است که از فضا می‌آید. منابع تولید قدرت می‌کند. قدرت و انرژی فلسفه حیات و زیست انسان است. منابع نباشد انسان می‌میرد آنتروپی آن بالا می‌رود. آنتروپی به ۱۰۰ که رسید یعنی مرگ. آنتروپی ۱۰۰ یعنی صفر شدن انرژی. پس میل طبیعی همه انسان‌هاست که منابع را کنترل کنند، منابع را تصرف کنند. حال اینکه اشکال و ساز و کارهای کنترل منابع چگونه است خارج از این بحث است.

خصلت سوم انسان فردی و یا جمعی، حس منزلت طلبی است. تمام انسان‌ها فردی و جمعی میل به منزلت طلبی دارند. در فضای جغرافیایی زیستگاه مشترک، همه می‌خواهند اول باشند. دانشگاه‌ها با هم رقابت می‌کنند که اول شوند. سازمان‌ها با هم رقابت می‌کنند. کشورها با هم رقابت می‌کنند. ملت‌ها با هم رقابت می‌کنند. شهرها با هم رقابت می‌کنند. روستاها با هم رقابت می‌کنند. خاندانها و خانواده‌ها با هم رقابت می‌کنند. افراد داخل خانه با هم رقابت می‌کنند. برای چی؟ برای این که می‌خواهند اول بشوند. آنچه به این رقابتها معنا می‌دهد دو عنصر قبلی هستند. یعنی قلمرو و منابع، که به بازیگر امکان بازیگری می‌دهد تا بتواند منزلت خودش را حفظ کند.

این سه تا خصلت انسان فردی و جمعی است. این سه خصلت در واقع فلسفه ژئوپلیتیک است. به همین خاطر انسان‌ها موجودات ژئوپلیتیکی هستند و از تولد و بچگی تا مرگ، آنها اندیشه کنش ژئوپلیتیکی را تجربه می‌کنند. اولین آزمایشگاه ژئوپلیتیک خانه است. اولین جایی که انسان‌ها چه در شکل فردی و چه در شکل جمعی اندیشه و کنش ژئوپلیتیکی پیدا می‌کنند خانه است.

پس سازمان فرهنگ و ارتباطات نیز فلسفه ای دارد، ماهیتی دارد، کارکردهایی دارد. فلسفه آن ژئوپلیتیکی. پشت این فلسفه ژئوپلیتیکی، سیاست و بازیگر سیاسی است به نام حکومت. این امر

اختصاص به ایران ندارد و در همه کشورها اینگونه است. حکومت هر کشور، بازیگر اصلی مدیریت سیاسی آن کشور است. که هم کشور به عنوان زیستگاه شهروندان خود را باید حفظ بکند، هم امور شهروندان را اداره کند، هم روابط کشور را با سایر کشورها تنظیم کند، هم امنیت داخلی و ملی آنرا تأمین کند. اینها مأموریت‌های اصلی حکومت‌ها به عنوان سازه مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی مربوطه هستند. اصلاً فلسفه حکومت در فضاهای جغرافیایی کشورها همین است. پس حکومت جمهوری اسلامی به عنوان بازیگر سیاسی، پشت فلسفه ژئوپلیتیکی سازمان فرهنگ قرار دارد و می‌خواهد از این سازوکار و از این ظرفیت فرهنگی و از این حوزه فرهنگ برای توسعه حوزه نفوذ خودش در فضاهای جغرافیایی دیگران استفاده کند. برای تأمین اهداف سیاسی حکومتها حوزه فرهنگ، بستر ساز است. مسیر را باز می‌کند. مسیر را هموار می‌کند. جامعه هدف را آماده می‌کند تا حوزه سیاسی بتواند روابط خودش را در ابعاد دیگر توسعه بدهد. پس ماهیت کار شما فرهنگی است. یعنی شما با موجودی به نام فرهنگ بازی می‌کنید. این ابزار کارتان است. با این کار می‌کنید و آنرا مورد استفاده قرار می‌دهید. بنابراین سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی دارای فلسفه ژئوپلیتیکی، مأموریت سیاسی، و ماهیت فرهنگی دارد.

حال سؤال این است که جغرافیای سیاسی برای انجام این مأموریت چه کار می‌تواند بکند؟ حوزه‌های مختلفی است که جغرافیای سیاسی به درد شما می‌خورد. بیشترین حوزه کاربردی جغرافیای سیاسی در حوزه مأموریت شما، همان حوزه ژئوپلیتیک است. فضای جغرافیایی به عنوان یک اکوسیستم یک ساختار طبیعی دارد، یک ساختار انسانی دارد که سازه‌های انسانی هستند و یک ساختار کالبدی و مصنوعی دارد که محصول ترکیب رابطه انسان با ساختار طبیعی است. تمامی فضاهای مصنوعی شهرها و روستاها، شبکه‌ها و سیستم‌ها محصول ترکیب تلاش انسان و ظرفیت‌های محیط طبیعی هستند.

شما می‌خواهید به عنوان برنامه نویس و بازیگر فرهنگی به فضاهای جغرافیایی دیگران وارد شوید و در فضای جغرافیایی دیگران حوزه نفوذتان را توسعه بدهید. آنجا به شما بخندند و روی خوش نشان دهند و از ارزش‌های شما استقبال کنند. از آن طرف هم می‌خواهید دیگران علیه شما اقدام

نکنند. فرصت‌ها را از دست شما نربایند و شما را بیرون نکنند. چهره خندان شهروندان فضاهای جغرافیایی دیگر و کشورهای دیگر تبدیل به چهره‌های عصبی و تند و خشن علیه شما نشود.

مثلاً زمانی در فضایی به شما می‌خندیدند، اما الان همان‌ها به شما نمی‌خندند. همان‌ها به شما دشنام می‌دهند. شما هم به آنها دشنام می‌دهید. تعابیر مختلفی به کار می‌برید. جنگ تعابیر است. این‌ها به شما می‌خندیدند. خوب می‌فهمید چه می‌گویم. چه شد که اینجوری شد. خوب برای اینکه شما بتوانید این فضاها را درست بکنید شما باید به عنوان مهمان وارد شوید، نه به عنوان صاحبخانه. از اصطلاح صاحبخانه استفاده نکنید. منطق ژئوپلیتیک می‌گوید اگر در قلمرو جغرافیایی دیگران وارد شدید مطلقاً نگوئید خانه دوم من است مثل صاحبخانه وارد آنجا نشوید. مثل مهمان وارد شوید. مثل مهمان رفتار کنید. آداب مهمان را رعایت کنید و فضولی نکنید. ماهیت شما ماهیت مهمانی است. حتی آن صمیمی‌ترین دوست شما در آن کشور، اگر بخواهید فضولی کنید و بخوای در امور او دخالت بکنید. از شما دلخور می‌شود. کم کم این را ادامه بدهید گوش شما را می‌گیرد. اخم می‌کند. شما را بیرون می‌کند. منطق ژئوپلیتیک می‌گوید وارد فضای دیگران شدید اصلاً از این حرف‌ها به کار نبرید. از این چیزها استفاده نشود.

نکته دیگر اینکه، می‌توان روی مفهوم علاقه ژئوپلیتیکی و نقطه مقابل آن دغدغه ژئوپلیتیکی تاکید و توجه کرد. علاقه ژئوپلیتیکی چی است؟ علاقه ژئوپلیتیکی مکمل فضایی کشور در بیرون مرزها است. که هم از بعد ساختاری برخوردار است و از هم بعد کارکردی. از بعد ساختاری یعنی اینکه یک پدیده فضایی در ماورای مرزهای کشور شما در فضای جغرافیایی دیگران وجود دارد که آن با شما تشابه ساختاری دارد. در مؤلفه‌هایی مثل زبان، مثل مذهب، مثل قومیت، مثل طبقه اجتماعی، مثل سبک معیشت و سایر چیزها؛ فرهنگ آداب و رسوم تاریخ و خیلی چیزها وجود دارد. مثل هم قاره‌ای، همدردی، هم منطقه‌ای، هم شهری اینها می‌توانند عواملی باشند که شما را به هم وصل می‌کند. اینها متغیرهای تجانس ساختاری هستند در حوزه علایق ژئوپلیتیک. یعنی وقتی یک دیپارتمان زبان فارسی در فلان کشور و در فلان دانشگاه می‌بینید در اوکراین و در کره جنوبی می‌بینید این جزو علایق ژئوپلیتیکی شما قرار می‌گیرد. این تعلق دارد به شما و یا نشانه‌ای است از کارکرد زبان شما در آن منطقه؛ زبان فارسی زبان شماست که در آنجا عمل می‌کند.

بنابراین دپارتمان زبان فارسی جزو علایق ژئوپلیتیکی شما می‌شود. علایق ژئوپلیتیکی چیزهایی هستند که شما هم می‌توانید در حکم فرصت و یا بستر و هم در حکم یک نقطه قوت ببینید. البته من حضور امپریالیستی در فضاهای دیگران را تأیید نمی‌کنم. این را هم بگویم که دو جور نفوذ و حضور داریم: نفوذ و سلطه امپریالیستی داریم که آن را تأیید نمی‌کنم، هر چند مکتب ژئوپلیتیک امپریالیستی آن را تأیید می‌کند. ولی من در حوزه مکتب ژئوپلیتیک انسان‌گرا کار می‌کنم و این را تأیید نمی‌کنم. ژئوپلیتیک امپریالیستی برای اوایل قرن بیستم بود. این منطق جواب نمی‌دهد، نه انسانی است و نه عملاً جواب می‌دهد. عاقبت خوبی هم ندارد آخر هم به پایان می‌رسد. ولی نفوذی که توام با پذیرش مقصد یا فضای جغرافیایی هدف باشد و او از آن استقبال کند نفوذی است که هر دو سود می‌برند. آن احساس می‌کند که یک مزیتی وارد فضای جغرافیایی شده و داوطلب گرفتن آن مزیت است. شما مزیت را با یک رویکرد صلح طلب و تعاملی به فضاهای دیگر منتقل می‌کنید نه با یک رویکرد امپریالیستی سلطه و زور. این دو تا را باید از هم تفکیک کرد. شما می‌توانید علائق ژئوپلیتیکی را در فضاهای دیگر با یک مطالعه جغرافیایی ناحیه‌ای شناسایی کنید. خیلی از فرصت‌ها در فضای جغرافیایی دیگران وجود دارند که با شما و ارزش‌های شما تجانس ساختاری دارند اینها را باید شناسایی کنید روی اینها کار کنید. روی فرآوری اینها کار کنید. عرض کردم از یک دپارتمان زبان فارسی شروع می‌شود تا یک میراث تاریخی. در منطقه شرق تانزانیا شیرازی‌ها که از قدیم در آن جا بودند یا بلوچ‌هایی که در عمان هستند اینها می‌شوند جزو علایق ژئوپلیتیکی شما. از یک پدیده تاریخی و یک ارزش فرهنگی، یک ارزش دینی، یک ارزش زبانی، هر آنچه که جزو ارزش‌های ملی شماست که طیف گسترده‌ای را می‌تواند در بر بگیرد می‌توانید شروع کنید.

شما دو قلمرو ژئوپلیتیکی در دنیا دارید که این دو جزو علایق ژئوپلیتیک ایران حساب می‌شود. یکی قلمرو تمدن ایرانی است. قلمرو ژئوپلیتیکی تمدن ایرانی یک فضای جغرافیایی است که ایران در آنجا می‌تواند قلمرو نفوذ خود را توسعه بدهد. این قلمرو شامل مجموعه‌ای است که به آن سازه تمدن ایرانی می‌گوییم و از شرق چین شروع می‌شود تا شرق مدیترانه. البته پیوسته و یکپارچه نیست. در بعضی جاها هم پیوستگی دارد. همان چیزی که امروز بهش می‌گویند جنوب غرب آسیا. البته جنوب غرب آسیا چالش‌هایی هم برای ایران دارد.

قلمرو جغرافیایی جنوب غرب آسیا یک فضای پیوسته‌ای دارد مثل ایران و افغانستان و شمال پاکستان و کشمیر. بخش‌های پراکنده‌ای هم دارد که شکاف دارد. بیشتر چالش‌ها در شکاف‌ها هستند. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی باید از جغرافی‌دانان بخواهد یک مطالعه عمیقی انجام بدهند و نقشه جغرافیایی فرهنگی جنوب غرب آسیا را بطور دقیق در بیاورند. در مقیاس میکرو هم کار کنند. میکرو که می‌گویم حتی در یک مقیاس روستا یا یک حوزه بخش کار کنند. تا بفهمید چه ساختار فرهنگی در این مقیاس‌های خرد وجود دارد، و کدام ارزش‌های فرهنگی در آنجا با ارزش‌های فرهنگی شما یکی هستند که شما روی آنها می‌توانید کار کنید. آنجا است که می‌توانید موفق باشید. اینها می‌شوند بعد ساختاری علایق ژئوپلیتیکی. من جنوب غرب آسیا را گفتم و سایر مناطق جهان را هم شما باید بررسی کنید. حوزه‌های جغرافیایی دیگری هم جنوب غرب آسیا جنوب شرق آسیا، منطقه عربی، منطقه CIS وجود دارد.

دومین قلمرو ژئوپلیتیکی که جمهوری اسلامی می‌تواند در آن کار کند قلمرو ژئوپلیتیکی شیعه است که ماهیت مذهبی دارد. اولی ماهیت فرهنگی و تاریخی داشت، ولی این ماهیت مذهبی دارد. این قلمرو از شرق مدیترانه می‌آید تا شرق چین، و از شبه جزیره عربستان از تنگه باب‌المنندب می‌آید تا شبه قاره هند. این قلمرو شیعی، قلمرو تنیدن فرهنگی جمهوری اسلامی است. الان هم تنها قلمروی است که جمهوری اسلامی در آن فعالیت می‌کند و به عنوان یک بازیگر فرهنگی و سیاسی عمل می‌کند. به دنبال بازیگری سیاسی سایر بازیگرهای اقتصادی و اجتماعی نیز انجام می‌شود. تجارت در منطقه بصره، در افغانستان و غیره اینها کار اقتصادی است که به دنبال بازیگری سیاسی رخ می‌دهد. البته بر این اساس حوزه سنی از شما کم کم دارد جدا می‌شود. در ساختار جغرافیایی جهان اسلام، شیعه در اقلیت است و اهل سنت در اکثریت قرار دارد. همین واقعیت جغرافیایی را در نظر بگیرید، تکلیفتان روشن است که باید چه کار کنید. جهان سنی دارد تدریجاً از شما فاصله می‌گیرد و در برخی جاها علیه شما منسجم می‌شود. این روند ژئوپلیتیکی در جهان اسلام دارد رخ می‌دهد و اگر این متوقف نشود برای آینده خطرناک و وحشتناک است. این دو تا قلمرو ژئوپلیتیکی تمدن ایرانی و شیعی وجود دارند. در قلمرو تمدن ایرانی خوشبختانه با دزدسری تا حالا رو به رو نبودید. اگر خرابش نکنید و علمی، عقلایی، منطقی و آگاهانه وارد کار شوید.

تا اینجا بخش ساختاری بحث بود. بخش دوم، بخش کارکردی علایق ژئوپلیتیکی است. در بخش کارکردی بحث نیازها و مزیت‌ها مطرح می‌شود. شما چه نیازی دارید که حکومت می‌تواند تأمین کند که رابطه فرهنگی شکل بگیرد چه مزیتی در آن طرف هست که به درد شما می‌خورد. شما چه مزیتی دارید که می‌توانید در آن مکان و فضا بکارید. پس شما باید بررسی کنید که چه مزیت‌های فرهنگی دارید؟ مزیت‌ها یا ظرفیت‌هایی که دیگران رویش حساب می‌کنند و این را به عنوان مزیت و نیاز نگاه کنند. همان طور که شما این علایق را کار می‌کنید چه در بعد ساختاری و چه در بعد کارکردی، شما باید دغدغه‌های ژئوپلیتیکی را نیز شناسایی کنید. یعنی شما اگر صرفاً با نقشه علایق وارد کار شوید خوش خیالی است. دغدغه‌ها آنهایی هستند که رقبای شما برای شما می‌سازند و می‌تواند تخریب‌کننده برنامه‌ها و کارهای شما باشد. اینها را باید در فضاهای جغرافیایی هدف شناسایی کنید. اگر اینها دقیق و علمی شناسایی شوند از ترکیب این دغدغه‌ها و علایق شما می‌توانید راهبردها را پیدا کنید. راهبردهای عملیاتی کنش فرهنگی تان، و شما می‌توانید در اینجا وارد حوزه برنامه ریزی استراتژیک بشوید. علایق را می‌توانید تجزیه کنید به قوت و فرصت، دغدغه‌های ژئوپلیتیکی فضا را هم می‌توانید تبدیل یا تفکیک کنید به دو بخش تهدید و ضعف. بر پایه این چهار تا مؤلفه فرایند برنامه‌ریزی استراتژیک را انجام بدهید. برای هر منطقه جغرافیایی، برای هر فضای جغرافیایی، چه در مقیاس میکرو و چه در مقیاس ماکرو یک سند و برنامه استراتژیک طراحی کنید و در اختیار مجریان قرار بدهید. مجریان اعم هستند از دستگاه‌های ستادی و واحدهای صف که در این حوزه کار می‌کنند. مثل رایزن‌ها و وابسته‌ها و سایرین که به نوعی در این فضا مشغولند، مراکز فرهنگی دیگر مثل زبان فارسی و سایرین.

تدوین سند راهبردی کنش فرهنگی برای مناطق جغرافیایی مختلف در مقیاس کلان و برای کشورهای مختلف در مقیاس متوسط و برای فضاهای محلی داخل کشورها آنجا که یکپارچگی ندارند در مقیاس محلی می‌تواند انجام شود. بنابراین در سه سطح می‌توانید سند برنامه فرهنگی یا کنش فرهنگی تان را تنظیم کنید. این کار می‌تواند توسط جغرافی‌دانان سیاسی انجام شود. جغرافی‌دانان سیاسی این کارها را می‌توانند برای تان انجام دهند. در دوره کارشناسی ارشد این مواد درسی را می‌خوانند. برنامه‌ریزی راهبردی را می‌خوانند. مدل‌های تصمیم‌گیری را می‌خوانند. GIS می‌خوانند. ژئوپلیتیک می‌خوانند. استراتژی ملی می‌خوانند. اینها تخصص‌هایی

است که رشته‌های مرتبط دیگر ندارند. چون این برنامه استراتژیک با فضا و مکان جغرافیایی و نیز متغیرهای سیاسی آمیخته است، بنابراین برای درک و فهم این‌ها و تبدیل این معرفت به یک برنامه استراتژیک، جغرافی‌دانان سیاسی در اولویت کارآمدی قرار دارند. نمی‌گوییم که دیگران نمی‌توانند انجام دهند ولی به هر مقدار که فاصله بگیرد اعتبار علمی آن برنامه زیر سؤال خواهد رفت و یا اعتبار علمی‌اش کاهش پیدا خواهد کرد. شما خوشبختانه در سازمان ظرفیت‌هایی در این رشته را دارید. آدم‌هایی متخصص جغرافیای سیاسی دارید. همه اینها را به کار بگیرید. از بیرون هم می‌توانید استفاده کنید.

خلاصه عرض کنم که تمرکز کاربری جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک در سازمان فرهنگ می‌تواند در برنامه‌های راهبردی برای کنش فرهنگی شما در فضاها و مکان‌های جغرافیایی و کشورها باشد، و جغرافی‌دانان سیاسی همین توانایی تخصصی را دارند که به شما کمک کنند. آنها این آموزش‌ها را دیده‌اند. شما در دنیا کمتر سازمانی دارید که یک برنامه راهبردی برای خودش تنظیم نکند یا با برنامه راهبردی حرکت نکند. شما هم می‌توانید سازمانتان را مجهز به این توانایی بکنید و ماموریت سازمانی خود را با احتمال موفقیت بیشتر به انجام برسانید.

بخش پاسخ به سوالات:

ضمن تشکر از پرسشهای مطروحه؛ در باره موضوع جهانی شدن خدمت دوستان باید عرض کنم که شما باید بعضی از مفاهیم و موضوعات که به نظر می‌رسد پیش فرض قطعی تلقی می‌کنید مثل بحث جهانی شدن را زیاد جدی نگیرید. یک حرف‌هایی برخی از جامعه‌شناس‌ها مثل کاستلز زدند از قبیل اینکه، مرز از بین می‌رود، کشور از بین می‌رود، بعدا شواهد نشان داد که اینگونه نظرات اساسا غلط هستند. بنابراین نباید شما را تحت تأثیر قرار دهد.

شما کتاب جغرافیای سیاسی فضای مجازی تالیف اینجانب که توسط سازمان سمت منتشر شده است را به دقت بخوانید. جغرافیای سیاسی فضای مجازی اولین کتاب است که در دنیا نوشته شده است. آن را به دقت بخوانید. جهانی شدن به معنای یکسان سازی نیست. اشتباه برخی از مفسرین این است که آن را به معنای یکسان سازی گرفتند. در حالی که چنین اتفاقی نیفتاده است. فضای مجازی نه تنها جهان را یکسان نکرده، بلکه در واقع آنرا متمایز کرده است. فضای مجازی سبب

شد که هر روستایی در جهان ابراز هویت کند. یعنی در مقیاس‌های میکرو، پدیده‌های جغرافیایی و انسانی در فضای مجازی شروع به ابراز وجود کردند. روستاهای جهان الان سایت دارند و برای هویت خودشان ارزش قائلند. به هویت فرهنگی و تاریخی و موجودیت خودشان می‌نازند و رقابت شدیدی هم با هم دارند. حتی دو روستای مجاور در فضای مجازی با هم رقابت می‌کنند. آنچه که اتفاق افتاده است تعامل است. یعنی انتقال داده و ستاده توسط اینترنت و ابزار فضای مجازی ساده‌تر از گذشته شده است. فاصله‌ها هیچ تغییری نکردند. شما ببینید یک تحولات هویتی دارد رخ می‌دهد. همین امر اتحادیه اروپا را از هم می‌پاشاند. اصلاً آنچه که الان در اتحادیه اروپا رخ می‌دهد جنگ هویت‌ها است. پس هیچ چیز یکسان نشده است. بنابراین حرف‌های اغراق آمیز جهانی شدن را جدی نگیرید. البته بشنوید، بخوانید، تأمل کنید، نقد کنید. جهانی شدن پدیده جدیدی نیست. از عهد هخامنشیان هر بازیگر قدرتمندی سعی داشته ارزش‌های خودش را در فضای کروی بپراکند. آن موقع در کل دنیا نمی‌توانستند بپراکنند، در قلمرو حکومت خودشان می‌پراکنند. الان سیستم‌های ارتباطی مثل فضای مجازی یا حتی سیستم‌های ارتباطی فیزیکی مثل شبکه‌های هوایی، زمینی و دریایی دسترسی به کل کره را امکان پذیر کرده است. فروپاشی نظام دو قطبی، هم کل کره زمین را در دسترس دنیای سرمایه‌داری قرار داده است. امروز آنها می‌توانند ارزش‌های اقتصادی خودشان را، کالاهای خودشان را در مقیاس کروی بپراکنند و به چرخش در بیاورند. بالاخره بازیگران در مقیاس جهانی فکر می‌کنند و فردا ممکن است به ترانس گلوبال هم فکر بکنند. یعنی اگر روزی در کرات دیگر انسان‌ها و موجودات پیدا بشوند که مزیت‌های کره زمین را داشته باشند، آنها ممکن است پروازهای داشته باشند به فضاهای دیگر. آنوقت آیا باید بگوییم دنیا به هم خورده است؟ این همان باز شدن فضای جغرافیایی است برای پخش پدیده‌ها و ارزش‌ها اعم از اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، فناوری، دینی، مذهبی و غیره.

در باره سوال نحوه تعامل مسالمت آمیز و انسان‌گرایانه با دیگران، من صحبت از چی کردم؟ گفتم مزیتی را در کشور باید تولید کرد که در آن مزیت جاذبه داشته باشد برای جامعه هدف. این رویکرد انسان‌گرایانه است. یک موقع شما به زور قدرت شمشیر و گلوله و بمب اتمی می‌گویید، مردم باید این‌گونه باشید. این همان سلطه استعماری و سلطه امپریالیستی است. من این را تأیید نمی‌کنم. اما یک موقع شما ارزش‌هایی را تولید می‌کنید که آن ارزش‌ها برای جامعه هدف

مقبولیت و پذیرایی دارد. من استراتژی کار فرهنگی را بر این مبنا توصیه می‌کنم. این می‌تواند در تعامل دو جانبه معنادار باشد. در تعامل دو جانبه آن یک مزیتی دارد شما می‌گیرید، شما هم چیزی دارید که به او می‌دهید. بالاخره داد و ستد مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد، نه سلطه. یک نکته ظریف ژئوپلیتیکی اینجا وجود دارد و آن این است که انسان‌ها الگو برداری می‌کنند. معمولا الگوسازی با یک مؤلفه مهمی به نام قدرت عجین است. یعنی خود قدرت الگو است. ارزش‌های قدرت برای جامعه فرودست الگو است. این نقش کاتالیزوری را بیان می‌کند. یعنی قدرت و ارزش‌های معطوف به قدرت در حکم کاتالیزور هستند. بستر سازند. راه را باز می‌کنند. شرایط را فراهم می‌کنند. بنابراین ارزش‌های معطوف به قدرت از فرصت الگویی برخوردار می‌شود. خیلی وقت‌ها شما الگوهایی را می‌سازید. یک جامعه نمونه می‌سازید. جامعه نمونه برای جوامع دیگری که آن نمونه را می‌خواهند الگو می‌شود و از آن الهام می‌گیرند. من در بخشی از صحبت‌م اشاره کردم باید دید چه مزیت‌هایی دارید که از دید دیگران مزیت هستند. راهبرد سلطه و امپریالیسم برای اصابت دادن ارزش‌ها بر فضاهای جغرافیایی دیگران، راهبرد سهل‌الوصول و سریعی است اما راهبرد پایداری نیست. ممکن است یک مدتی ارزش‌های جامعه سلطه بر جامعه زیر سلطه و فرودست اصابت کند، ولی بعد از مدتی که جامعه زیر سلطه دچار شعور و خود آگاهی می‌شود، واکنش نشان می‌دهد. استعمار زدایی را شروع می‌کند. اگر سلطه از بین برود آنها هم به تدریج از بین می‌روند. روسیه در زمانی که شوروی بود در جمهوری‌ها تابعه سلطه داشت. ارزش‌های روسی مسلط بود. شوروی سقوط کرد. روسیه ضعیف شد. در اجزای پیکره قبلی خودش، اکنون واکنش‌ها نسبت به ارزش‌های سلطه روسی تند است. شما اوکراین را ببینید. اصلا روسی زدایی سیاست ملی دولت اوکراین شده است. ارزش‌های دوره ی سلطه و استعمار را از فضای جغرافیایی خود می‌زداید. یعنی چنین حوادثی بروز می‌کند. ولی اگر ارزش‌ها بطور تعاملی و مسالمت‌آمیز به فضای جغرافیایی هدف اصابت و یا نفوذ و رسوخ کرده باشد در آنجا می‌مانند. چون جامعه خودش اقبال دارد. داوطلبانه پذیرفته است. من مثال ساده‌ای برای شما می‌زنم. شما می‌توانید در استراتژی‌های فرهنگیتان روی برنامه آدم سازی حساب بکنید. می‌دانید که اگر آدمی را که از آن طرف مرز خودش آمده تا در رشته ادبیات فارسی دکترا بگیرد، بعد برگشته و به کشورش رفته در فضای ملی خودش به یک عامل و کارگزار شما تبدیل شده است. شما فشاری روی وی نگذاشتید، آمده در

اینجا زبان فارسی را فهمیده، در زبان فارسی محتوایی دیده است؛ دانشی دیده، معرفتی دیده، حکمتی دیده، در شعرش و در نظمش و در نثرش، عرفان مولوی را دیده است. برداشته و رفته در آنجا معرفی کرده است. کتاب مولوی در آمریکا چرا فروش می‌رود؟ شما با سلطه رفتید آنجا؟ نه. اینها یک مزیت است. این مزیت باید فرآوری شود. شما حتی می‌توانید در آفریقا بر روی علایق ژئوپلیتیک کار کنید. یک بعد ساختاری است، که اشتراک در خصیصه‌ها دارند. این بهتر است می‌توانید با آنها هم نوا شوید. دادوستد داشته باشید. بعد دیگر کارکردی است. در فضاهای جغرافیایی که عناصر متجانس ندارید، باید روی بعد کارکردی کار کنید. کاری به کارشان نداشته باشید. فقط فرهنگ و تمدن خودتان را معرفی کنید. معرفی کردن معمولا حساسیت کمتری دارد. خودتان را معرفی کنید. من این هستم و این را دارم. شما می‌توانید با معرفی جاذبه‌های توریستی کشورتان علاقه ایجاد کنید. در ایران توریسم مذهبی داریم، توریسم فرهنگی داریم، توریسم تاریخی داریم، توریسم طبیعی داریم، اکوتوریسم داریم، توریسم دریایی داریم، ژئو توریسم داریم. همه چی را در اینجا دارید. تمام الگوها و رشته‌های توریستی دنیا را در ایران دارید. بالقوه جزو یکی از کشورهای توریستی دنیا هستیم و ظرفیت‌های توریستی فوق‌العاده‌ای داریم. توریسم تابستانه را در شمال دارید. توریسم زمستانه را در خلیج فارس دارید. توریسم چهار فصل را در دریای عمان دارید، که یکی از بزرگ‌ترین مگالو پولیسهای توریستی دنیا را می‌توانید در جنوب شرق کشور و در ساحل مکران ایجاد کنید. من وارد بحث جغرافیای توریسم نمی‌خواهم بشود. برای توریست خیلی چیزها مهم است. ایران می‌تواند یکی از مقاصد مهم توریستی دنیا شود. توریست اگر وارد کشور شود نقطه آغاز تعاملات گسترده اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، سیاسی در بلند مدت است.

روابط علمی و مزیت‌های علمی که کشورها ارائه می‌کنند، خودش یک بهانه است برای توسعه فرهنگی و تزریق ارزش‌ها با آن فضا. می‌دانید که مردمان کشورهای پیرامونی که اکثر کشورهای دنیا هستند دوست دارند بروند در کشورهای مرکز و توسعه یافته درس بخوانند. درست است که ایران در منطقه نیمه پیرامون سیستم ژئوپلیتیکی جهانی است، ولی یک مزیت‌های علمی دارد. ایران از نظر پزشکی و تکنولوژی پزشکی قوی است. کدام ظرفیت علمی کشور را به دنیا معرفی

کرده‌اید. تولید علمی و فناوری کشور که من معتقدم در بعضی جهات واقعا قوی شده ایم و ظرفیت داریم در ایران در زبان فارسی زندانی شده است و باید به دنیا معرفی شود.

مدارک تحصیلی دانشگاه‌های ایران را در دنیا قبول دارند. این خودش یک مزیت است. مدرک دانشگاه صنعتی شریف، دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس و حتی دانشگاه آزاد را قبول دارند. خوب در این زمینه یک بازار درست کنید.

گفتم این سازمان یک تغییر ساختاری و فلسفی و محتوایی نیاز دارد و باید باز ساخت شود. من اگر نقدی کردم نقد بر شما نیست، نقد بر کلیت سازمان است. بحث‌های فلسفی و ماهیتی و ساختاری سازمان است که از عهده شما خارج است و شما می‌توانید پیشنهاد بدهید، نظر بدهید. مدیران سازمان و وزارت ارشاد و شورای عالی سازمان باید توجه کنند. من معتقدم اساسنامه سازمان باید بازنگری شود.

در مورد تعارض منافع کنشگران فرهنگی و دولتها در فضای جغرافیایی همدیگر، باید عرض کنم که در طول تاریخ، بشریت سه تا راهبرد را برای کنترل رفتارهای نامطلوب در پیش گرفته است. یکی راهبرد اخلاقی بوده است. یعنی با تعبیه و معماری سیستم‌های اخلاقی سعی کرده این حرص و میل انسان را مهار کند تا انسان‌ها به هم اجحاف نکنند. منافع همدیگر را رعایت نکنند به هم دیگر یک حقی بدهند. بحث فرهنگی هم یکی از آنهاست. سیستم‌های اخلاقی هم در دو حوزه دینی و غیر دینی وجود دارند. سیستم‌های اخلاقی دینی کارساز تر از غیر دینی بودند، ولی تجربه بشر نشان داده که این سیستم‌ها کارایی مورد نظر را نداشته‌اند. بشر به این نتیجه رسیده است که بیا یک راهبرد دیگری را به نام راهبرد حقوقی جایگزین کند. سیستم‌های حقوقی را تعبیه کرده است. حقوق در روابط اجتماعی، روابط بین‌الملل و غیره. اما این سیستم هم علی‌رغم اینکه قوی عمل می‌کند و روز به روز هم توسعه پیدا می‌کند و تبدیل می‌شود به دیکتاتوری قانون، ولی این استراتژی هم متأسفانه جواب نداده است. این همه ساز و کارهای حقوقی درست شده‌اند. قانون درست شد، دادگاه‌ها، سیستم‌های قضایی و.. ولی قانون را دور می‌زنند. علاوه بر این متأسفانه در دیکتاتوری قانون افراط میشود. بطوریکه گاهی اوقات دیکتاتوری قانون بدتر از دیکتاتوری فرد در طول تاریخ سیاسی گذشته عمل می‌کند. امروزه نظام‌های حقوقی به سرچشمه رنج بشریت و

انسانها و شهروندان تبدیل شده اند. راهبرد و یا استراتژی سوم استراتژی توازن قوا است که بازیگران چه در مقیاس فردی و چه در مقیاس جمعی به موازنه قوا می رسند تا مراقب همدیگر باشند. هرکسی حق خودش را با قدرت می گیرد. یعنی قدرت دفاع از حقوق خودش را داشته باشد. این استراتژی هم در نظام ژئوپلیتیک جهانی شکست خورده است.

بنابراین راهبردهای مزبور پاسخ مطلوب را نداده اند و من از این وضعیت به مسئله اساسی بشر یاد کرده ام که با این سه تا استراتژی نتوانسته این معضل یا میل طبیعی کنترل منابع و حرص برای تصرف منابع دیگران و محروم کردن دیگران و ستم بر دیگران را کنترل کند. باید یک فکر اساسی برای بشریت کرد. این بحث فقط مربوط به ایران نیست این نظریه کلی است که دارم می‌دهم. بنابراین این نکته را که شما می‌گویید درست است. اما سوال این است که برای نفوذ و حضور در فضاهای دیگران از استراتژی سلطه و زور استفاده کنیم یا از استراتژی اقبال . با استراتژی اقبال هم می‌توان جلو رفت. استراتژی‌های اقبال یکی الگوسازی است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اول انقلاب نوشتند: شکل دادن به جامعه نمونه و اسوه. کجا است؟ شما بروید به سویس. جامعه سوییس یک جامعه نمونه است. سوئیس‌ها در طول ۲۰۰ سال گذشته نگاه استعماری نداشتند. به بیرون از مرزهای شان نرفتند. جامعه چند تیکه است ولی با هم همزیستی مسالمت‌آمیز داشته‌اند. خودشان را ساخته‌اند. سوئیس معنای بی‌نظمی را نمی‌فهمد. نا امنی را نمی‌فهمد. زندگی‌اش را دارد می‌کند. آنها در این ۲۰۰ سال نگاه بیرونی نداشته‌اند. به استعمار فکر نکردند. به امپریالیسم و رفتن به سرزمین‌های دیگر فکر نکردند. به خودشان پرداختند. خودشان را ساختند. خودشان را نمونه کردند و دنیا بهشان نگاه می‌کند و حرمت برایشان قائل است. منزلت ژئوپلیتیکی آن هم در سیستم جهانی و منطقه‌ای محفوظ است. این که عرض کردم مزیت‌ها را معرفی کنید. مزیت بسازید. خیلی مزیت‌ها را شما می‌دانید و دیگران نمی‌دانند، بهشان معرفی کنید. من مثال مولانا را زدم که در آن بحث فرهنگی هم هست.

مورد بعدی که دوستان سوال کردند گفتند آینده شیعه و سنی در ایران چه می‌شود؟ ببینید ما در بحث کلان، منطقه جهان اسلام را دارم. باید بگویم روند ژئوپلیتیکی تضاد بین شیعه و سنی متأسفانه رو به رشد است. هر چه زودتر باید مسئولین سیاسی و مسئولین مذهبی در دنیای

اسلامی شیعه و سنی جلو بیافتند و فکری بکنند. آینده خیلی نگران کننده است و بنظر می رسد بازنده این بازی شیعه خواهد بود. چون شیعه در جهان اسلام از موقعیت اکثریتی برخوردار نیست. اما در مقیاس ملی، جامعه اهل سنت گسترده‌ای در ایران وجود ندارد. یک جامعه حاشیه‌ای وجود دارد که در چند تا نوار باریک در حاشیه کشورند و بیشترینشان در جنوب شرق ایرانند. شما می‌دانید بیشترین تعارضات الان در آنجا وجود دارد و بیشترین مسائل ناامنی هم در آنجا وجود دارد. در مناطق دیگر هم وجود دارد. در غرب هم که می‌دانید تازگی‌ها دوباره شروع شده است. اینها به روی خودشان نمی‌آورند ولی قبول کنید که رضایت ندارند. مطالعات علمی ما در جغرافیای سیاسی از مناطق اهل سنت و قومی حاشیه ایران نشان می‌دهد که آنها از حوزه اجتماعی و سیاسی اکثریت شیعی کشور رضایتی ندارند. جمهوری اسلامی ایران باید یک سیاست قومی/مذهبی علمی با رویکرد جغرافیای سیاسی برای آینده کشور طراحی کند. از سیاست‌ها و حرف‌های رسانه‌ای مقامات سیاسی مشکلی در این زمینه حل نمی‌شود. رویکردهای صرفاً سیاسی و یا جامعه شناختی نیز به تنهایی کمکی به حل مسئله همگرایی ملی نمی‌کند. محور اینگونه مطالعات باید جغرافیای سیاسی باشد و سایر رشته‌ها از جمله جامعه شناسی باید در این پروژه مطالعاتی مشارکت نمایند.

در ارتباط با بحث اصطلاح امپراتوری ایران، متأسفانه باید بگوییم که ظاهراً امپریالیسم را ایرانیان به جهانیان یاد دادند. اولین حکومت امپریالیستی دنیا را ایرانی‌ها تشکیل دادند. همان چیزی که ما بهش می‌گوییم هخامنشیان و به آن پز می‌دهیم. امپریالیسم هخامنشی از فضای جغرافیایی خودش بیرون رفت و به فضای جغرافیایی دیگران تجاوز کرد.

هر سازه انسانی یک اکوسیستم جغرافیایی و زیستگاه طبیعی خاص خودش را دارد. ورود به زیستگاه‌های دیگران باید با احتیاط باشد. باید با اجازه خودشان باشد. تحت هر عنوانی وارد شوید واکنش نشان می‌دهند. من هیچ تفاوتی بین رویکرد امپریالیستی دولت هخامنشیان با رویکرد امپریالیستی امروز دولت آمریکا نمی‌بینم. هر دو یک روش را در پیش گرفته‌اند. آنها با زور و بدون اجازه وارد فضای جغرافیایی دیگران شده و می‌شوند. بعد هم توجیهش می‌کنند و اسمش را می‌گذارند متمدن کردن، حقوق بشر، چی و چی. نفس این کار بد است. هر سازه انسانی، سازه

مدیریتی و حکومتی خاص خودش را دارد. سازه سیاسی خاص خودش را دارد. زیستگاه خاص خودش را دارد. زیستگاه، در بستر تاریخ سازه انسانی روبنای خودش را تشکیل می دهد. سازه انسانی، سازه حکومتی و مدیریتی خود را تشکیل میدهد. اینها با هم آمیخته اند. زمانیکه بدون اجازه وارد فضای جغرافیایی سازه های دیگران می شوید باید منتظر واکنش شدید آنها باشید. هخامنشیان وارد فضای جغرافیایی دیگران در منطقه مدیترانه شدند، آنها واکنش تند از خود نشان دادند و آمدند حکومت هخامنشیان را سرنگون کردند و زیستگاه سازه انسانی ایرانی را اشغال کردند و مردمان آنرا نیز به زیر سلطه کشیدند. متأسفانه این واقعیت تلخی است که ملت ها و سازه های انسانی، امپریالیست های خود را قهرمانان خودشان می دانند. چنگیز قهرمان سازه مغول است، ناپلئون قهرمان فرانسه است، هیتلر قهرمان ژرمن است، داریوش و نادر قهرمان ایرانی ها است. دیگر مصادیقش را خودتان بروید مطالعه کنید. ورود به حوزه جغرافیایی دیگران با اجازه خودشان اشکالی ندارد. یک موقع شما با آنها صحبت می کنید، گفتگو می کنید، تعامل می کنید، مزیت هایتان را معرفی می کنید، آنها می پذیرند، این امر اشکالی ندارد و مسالمت آمیز است. انسان گرایانه است. اما با زور نه، چون ورود با زور به قلمرو جغرافیایی دیگران اقدامی امپریالیستی است و از دید ژئوپلیتیک انسان گرایانه مطرود و مذموم است.

سوال یکی از دوستان در باره آنچه که در انگلستان رخ داد بود. باید بگویم ماهیت خروج آن از اتحادیه اروپا ژئوپلیتیکی است که سیما و رخساره سیاسی داشت. ژئوپلیتیک اش کجا بود؟ ببینید شما با یک پدیده رو به رو بودید در اروپا به نام اتحادیه اروپا. اتحادیه اروپا یک سازه سیاسی فضایی از دید ما جغرافی دانان سیاسی است. یک منطقه نسبتاً متجانس نسبت به مناطق پیرامونی خود، ولی در عین حال برخوردار از یک سری تفاوت هایی در درون خودش. اما نیرو های افتراقی درون اتحادیه اروپا در برابر نیرو های پیوند دهنده آن ضعیف بودند.

در تمام مکان ها و مناطق جغرافیایی و ژئوپلیتیکی همواره دو سری نیرو وجود دارد، نیرو های پیوند دهنده و نیرو های گسلنده. نیرو هایی که اجزا را با هم ترکیب و تجمیع می کند، به هم پیوند می دهد و نیرو هایی که اجزا را از هم جدا کرده و سیستم منطقه ای را تجزیه می کند. در فضاهای جغرافیایی خرد و کلان این دو دسته نیرو با هم در رقابت هستند و دیالکتیکی مابین این دو نیرو

وجود دارد. وقتی نیروهای پیونددهنده پیروز می‌شوند نیروهای تجزیه گر ضعیف می‌شوند و فضای جغرافیایی به یک سیستم منسجمی تبدیل می‌شود. چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس منطقه‌ای. نظیر ملت ایران و یا سیستم اتحادیه اروپا، شورای همکاری خلیج فارس و غیره. در سیستم‌های ملی وقتی نیروهای پیوند دهنده درونی قوی عمل بکنند کشور از هم نمی‌پاشد، ولی اگر بر عکس عمل کند کشور از هم می‌پاشد. مثل شوروی سابق، مثل یوگسلاوی و دیگران. این یک اصل ژئوپلیتیکی است که در تمام مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی اعم از میکرو و ماکرو، دو سری نیروی رقیب پیوند دهنده و گسست دهنده وجود دارند که با هم رقابت می‌کنند. آنها از یک رابطه دیالکتیکی پیش رونده و دینامیکی برخوردارند.

اتحادیه اروپا سیستمی بود که خوب پیشرفت کرد و تبدیل می‌شد به یک کنفدراسیون. بعد هم داشت تبدیل می‌شد به ریجینال استیت از نظر جغرافیای سیاسی، یک دولت و حکومت منطقه‌ای. اگر یادتان باشد اینها می‌خواستند رئیس‌جمهور تعیین کنند، می‌خواستند همه چیز را یکپارچه کنند و اروپا شبیه یک کشور شود. هلندی‌ها و فرانسوی‌ها با رای منفی خود این روند را متوقف کردند. این نقطه آغاز پسرفت بود و فعال شدن نیروهای واگرا و به چالش کشیدن نیروهای هم‌گرا. به تدریج نیروهای راست در مجموعه اروپا فعال شدند، با یک سری بهانه‌هایی که عمدتاً فضایی و جغرافیایی بودند. آنها تعارضاتی با روسیه داشتند، مداخلات آمریکا و از همه مهم‌تر مهاجرت انسان‌هایی از فضاهای جغرافیایی دیگر و بعد مسئله‌ای به نام امنیت. بر این اساس نیروهای راست و ملی‌گرا در اروپا به تدریج رشد کردند. نیروهای راست نیروهای گسلنده بودند. نیروهای واگرا بودند. در انتخابات داخلی کشورها سعی می‌کردند ذره ذره رشد داشته باشند. در فرانسه، در اتریش، در اروپای شمالی، در انگلیس و غیره. بعد با هم پیوند خوردند و یک شبکه را در اتحادیه اروپا تشکیل دادند. شبکه راست‌ها نیروهای سیاسی و احزابی را بوجود آوردند تا بتوانند قدرت را بدست بگیرند. قویترین عنصر این نیرو در انگلیس توانست عمل کند. چرا؟ انگلیس یک سیستم فضایی جدایی از کل اروپا است. به نقشه جغرافیا نگاه کنید. انگلیس یک جزیره است و از کل اروپا جدا است. همین جدایی و فاصله و موقعیت جغرافیایی بی نظیر، عمل کرد. انگلیس زیر سیستمی است که جزو مجموعه استراتژی بحری به حساب می‌آید. یعنی جزو عائله استراتژی بحری، که یک زمان خودش این استراتژی را رهبری می‌کرده است. امروزه رهبری این استراتژی به عهده آمریکا

است که متحد متجانس انگلیس است، یعنی تجانس ساختاری با هم دارند. بنابراین انگلیس و آمریکا جدای از هم تصور نمی‌شود. اتفاق دیگری که افتاد این بود که در سیستم منطقه ای اروپا رقابت بر سر رهبری آن به صورت پیدا و پنهان شکل گرفت. در سه و چهار سال اخیر تحولاتی در مجموعه اتحادیه اروپا رخ داد، بخصوص در ضلع جنوبی آن. هم تحولات سیاسی و هم تحولات اقتصادی سبب شد که اتحادیه اروپا به چالش کشیده شود. ناگهان از درون اتحادیه کسانی پیدا شدند برای حفظ اتحادیه و قبول مسئولیت کردند که سنگینی بار تکفل این عائله در حال فروپاشی را به دوش بکشند. این عائله در حال فروپاشی در ضلع جنوبی بود که از اسپانیا شروع و تا ایتالیا و یونان کشیده می‌شد. آنهایی که محوریت اتحادیه اروپا را داشتند و بار این‌ها را به دوش کشیدند آلمان و فرانسه بودند. اینها نمی‌خواستند اتحادیه از هم بپاشد. چون اتحادیه قلمرو ابراز وجود این‌ها بود و اینها قدرت‌های تراز اول اتحادیه بودند. اتحادیه اروپا از دید ژئوپلیتیکی یک ساختار هرمی قدرت دارد و در رأس هرم، سه تا قدرت هم‌تا هستند: یعنی فرانسه آلمان و انگلیس. تحولاتی که در سه چهار سال اخیر در اتحادیه اروپا رخ داد، مسائلی که اینها در ناتو داشتند، مسائلی که در خاورمیانه داشتند، مسائلی که در ارتباط با مهاجرین داشتند سبب شد که توازن روابط قدرت بین این سه تا قدرت منطقه ای اروپا به هم بخورد. این یک مفهوم ژئوپلیتیکی است. چه اتفاقی افتاد؟ ناگهان انگلیس در حاشیه قرار گرفت و آلمان به رهبری خانم مرکل رو آمد، و آلمان و تا حدی محور آلمان/فرانسه در جایگاه رهبری سیستم اتحادیه اروپا قرار گرفت. انگلیس و آلمان در اینجا با هم مشکل دار شدند. یعنی اینکه آلمان در موضع رهبری اتحادیه اروپا قرار گرفت، اقتدارش توسعه پیدا کرد، منزلت ژئوپلیتیکی اش رشد کرد و در مقابل انگلیس در موقعیت ژئوپلیتیکی فرودستی قرار گرفت و بنابراین در جایگاهی نبود که به فرآیندهای اتحادیه اروپا شکل دهد. اینجا بود که داغ کهنه رقابتهای گذشته دو ملت انگلیس و آلمان در سیستم منطقه ای و جهانی، در فضای اجتماعی انگلستان زنده شد و رشد کرد. نیروهای راست روی همین انگشت گذاشتند و گفتند کجا داریم می‌رویم، انگلستان در سیستمی باشد که آلمان رهبری‌اش را داشته باشد؟ ما سطح دوم سیستم باشیم و برویم زیر نفوذ آلمانها؟ بهتر است که ما از سیستم خارج شویم و منافع و هویت مان را حفظ کنیم. این منطق در فضای اجتماعی/سیاسی انگلستان حاکم شد و رشد پیدا کرد. نیروهای راست در انگلستان فعال شدند و روی همین مانور

دادند. بستر اجتماعی، مسئله جداکردن انگلستان را مطرح کرد و برای اتحادیه اروپا خط و نشان کشید و گفت: یا اصلاح کنید خودتان را، یا ما میرویم بیرون. اصلاح کنید یعنی حرف اول را ما بزنیم نه آلمان. این اتفاق افتاد و کامرون نخست وزیر انگلستان هم شروع کرد به شورش گری. گفت بله باید چنین و چنان شود. این حوادث ادامه پیدا کرد ولی بستر اجتماعی انگلستان تصمیمش را گرفته بود. شهردار لندن به عنوان نماد جامعه اصلی و کل سیستم اجتماعی انگلیسی‌ها و سخن‌گوی اینها شروع کرد که ما باید جدا شویم. حرف اول جدایی از زبان او بیرون آمد. شهردار بود، انتخاب مردم لندن بود، هسته انگلند در آنجاست، سخن‌گوی انگلیسی‌ها بود. مسئله از اینجا شروع شد. وقتی این جوری شد آقای اوباما رئیس‌جمهور آمریکا و رهبر استراتژی بحری فوراً به انگلستان و لندن رفت. دید خطر جدی است و جدایی انگلستان از اتحادیه اروپا، قلمرو ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی آمریکا را در جهان محدودتر می‌کند. اتصال آمریکا به اتحادیه اروپا و ناتو از طریق لندن رخ می‌دهد. لندن بیرون بیاید، منطقه اتحادیه اروپا ممکن است از زیر کنترل آمریکا بیرون رود و این منطقه با رقیب آمریکا یعنی روسیه، روابط آینده خود را شکل داده و هویت یوراسیایی را بر هویت یوروآتلانتیکی ترجیح دهد. یک تحول خطرناک ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک برای آمریکا در حال رخ دادن بود. اوباما سریع رفت به لندن و با کامرون صحبت کرد. بعد از این ملاقات، مواضع کامرون عوض شد و گفت ما در اتحادیه می‌مانیم. اما باید اتحادیه چنین و چنان بکند. در پاسخ به منتقدین داخلی هم گفت که ما در آن حرف اول را می‌زنیم. ما گفتیم اتحادیه اروپا مطابق نظر ما عمل کند. من خواهش می‌کنم بروید اخبارش را چک کنید و رسانه‌ای‌ها را بررسی کنید. موضع کامرون عوض شد ولی با شهردار لندن باید چه کار می‌کردند؟ او به عنوان نماد اجتماعی لندنیه‌ها، سرسخت شده بود. هم حزبی هم بود. شهردار لندن گفت که من صدم را از کامرون جدا می‌کنم. صف جدا شد. اما یک اتفاق بسیار جالبی در داخل لندن افتاد. چون در سطح گلوبال و رجینال و نشنال مصلحت آمریکا و انگلیس اقتضا می‌کرد و اتحادیه اروپا هم فهمید که اگر انگلیس برود به دردسر دچار می‌شود بنابراین کوتاه آمد و گفت اصلاحات را با هم انجام می‌دهیم. بدنبال آن آقای کامرون خیلی جسورتر شده بود. انگلیس گفت جایگاهمان در اتحادیه اروپا درست می‌شود. ولی آقای جانسون شهردار لندن زیر بار نمی‌رفت. بنابراین بازی ژئوپلیتیکی دیگری شروع شد و آن اینکه جانسون شهردار باید می‌رفت. تعویض شهردار لندن در

این بازی ژئوپلیتیکی در دستور کار قرار گرفت. منتها با توجه به اوج حساسیت انگلندی های لندن، این بار باید شهرداری انتخاب می شد که انگلیسی نباشد که به تشدید غلیان حساسیت های انگلیسی دامن بزند. یک شهردار خنثی که حساسیت انگلیسی نداشته باشد باید روی کار می آمد. از اینرو یک دو رگه پاکستانی را شهردار لندن کردند. طوری فرایندها را شکل دادند که در انتخابات او رأی آورد. او دیگر نه به این کار داشت نه به آن و نه حساسیت انگلیسی داشت.

ولی کار از کار گذشته بود و جانسون و طرف مقابل کار خودشان را کرده بودند. اینها از قدرت افتادند، ولی به بستر اجتماعی آماده و جامعه تحریک شده انگلیسی پناه بردند. کمپین فعالیت و اتوبوس تبلیغات برای رفراندوم راه انداختند. رفراندوم رأی آورد؟!

من تا کنون هیچ رویداد سیاسی داخلی، خارجی و بین المللی را ندیده ام که دارای زیر ساخت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی نباشد. ضرورتها و مقتضیات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک زیر بنای رویدادهای سیاسی داخلی و خارجی را در همه مقیاسها اعم از میکرو تا ماکرو و یا محلی تا جهانی را تشکیل می دهد. موفق باشید.